

ابتکارات هستی‌شناختی حکیم مؤسس آقاعلی مدرّس طهرانی (مطالعه موردی مسأله اصالت وجود)

■ ■ محسن کدیور

دانشجوی دکتری گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس □ □

■ ■ غلامحسین ابراهیمی دینانی

استاد گروه فلسفه دانشگاه تهران □ □

چکیده

آقاعلی مدرّس طهرانی (۱۳۱۷ - ۱۲۳۴ ه.ق.) از بزرگترین فیلسوفان حکمت متعالیه، علاوه بر تعمیق مبانی صدرایی در باب اصالت وجود، نکات نازدای را چه از حیث تصوّری و چه به لحاظ برهانی در این باب مطرح کرده است. استخراج، تحلیل انتقادی و مقایسه این ابتکارات با آرای صدرالمতألهین و دیگر حکیمان متعالیه موضوع بحث این مقاله است.

حکیم مؤسس بر خلاف دیگر حکیمان متعالیه اختلاف در مسأله اصالت وجود را در دو موضع می‌داند نه یک موضع. موضع اول: آیا مفهوم وجود بدون اعتبار عقل و بدون اضافه به ماهیات مختلف دارای افراد واقعی است یا نه؟ موضع دوم: آیا فرد واقعی وجود بدون انضمام حیثیت تقییدیه، یعنی اولاً و بالذات مصداق و محکی عنه مفهوم وجود است یا نه؟

نزاع بین قائلان به اصالت وجود و طرفداران به اصالت ماهیت لفظی نیست. به علاوه با تحریر صحیح محل نزاع، مسأله اصالت وجود ضروری یا قریب به ضروری است. با این همه وی حداقل چهار برهان تازه بر اصالت وجود اقامه کرده که مهمترین آنها عبارتند از:

۱. مفهوم و ماهیت در مرتبه ذات، طارد عدم نیست، اگر ماهیتی در خارج یا در ذهن طرد عدم کند، این طارد بودن او بالذات نیست، بلکه بالعرض و بالتبع است. عقلاً ما بالعرض به ما بالذات منتهی می‌شود. این مابالذات عدم نیست، زیرا عدم بالذات طارد عدم نیست. آنچه بالذات طارد عدم است، جز وجود چیزی نیست. وی این برهان را در بدایع الحکم «محکم البنیان» خوانده است.

۲. حمل عرضی بالعرض مفاهیم ثبوتی بماهوتیوتی بر ماهیت در دو حالت، دلیل بر اصالت وجود است. اول: مفاهیم خارج از ذات ماهیت که صدق آنها بر ماهیت محتاج واسطه در عروض باشد. دوم: مفاهیمی که صدق آنها محتاج واسطه در ثبوت باشد.

۳. هر آنچه از مرتبه ماهیت من حیث هی خارج بوده بر آن صادق باشد. این صدق و ثبوت خارج از ذات ماهیت خواهد بود و با حیثیتی زائد بر ذات آن. عدم، ماهیت، و مفهوم وجود نمی‌توانند نقش این حیثیت



را ایفا کنند. به ناچار تنها حقیقت وجود، عامل این صدق و ثبوت خواهد بود. مدرس طهرانی این برهان را جامع همه یا اکثر براهین ملاصدرا در باب اصالت وجود دانسته است.

کلید واژه‌ها: وجود، اصالت (وجود)، هستی‌شناسی، آقاعلی مدرس طهرانی، حکمت متعالیه

۱. مقدمه

از جمله درخشانترین مباحث فلسفه اسلامی که قدمهایی جدی در مسیر خردورزی محسوب می‌شود، مباحث وجودشناسی است. توسط حکیمان مسلمان مسائل متعددی در این حوزه به اندیشه عقلانی افزوده شده است. پیشرفت شگرف حکمت الهی در زمینه هستی‌شناسی بیش از همه مرهون ابتکارات بنیادی صدرالمآلهین شیرازی (۱۰۵۰-۹۷۹ ه.ق) است. برای نخستین بار توسط حکیم پرآوزده شیراز مسأله وجود عملاً محور فلسفه شد و همه مسائل فلسفی حول این رکن تنظیمی نو و تقریری تازه یافت. حکمت متعالیه صدرایی حاصل این نگاه جدید به مسأله وجود است.

در میان مسائل وجودشناسی دو مسأله از اهمیت بیشتری برخوردار است، یکی اصالت وجود و دیگری تشکیک وجود. اما مهمترین مسأله مباحث وجودشناسی بلکه با اهمیت ترین مسأله فلسفه به قول مطلق مسأله اصالت وجود است، تا آنجا که دیگر مسائل وجود شناسی یا از مقدمات این مسأله شمرده می‌شوند یا از نتایج و فروع آن به حساب می‌آیند. قهرمان این مسأله، یعنی کسی که برای نخستین بار آن را به صورت یک مسأله مستقل و بنیادی فلسفه مطرح و براهین متعددی برآن اقامه کرد، جناب صدرالمآلهین شیرازی است. منابع اصلی مسأله اصالت وجود در آثار صدرالمآلهین عبارتند از رساله المشاعر [۱۰]، الاسفار الاربعة [۸] و المسائل القدسیة [۹].

صدرالمآلهین پس از بحث مفصل درباره مسأله اصالت وجود از جمله نوشته است: «ما سخن را در اطراف این مطلب بسط دادیم، هر چند آنچه نگفتیم بیش از آن چیزی است که گفتیم، به جهت آنکه این مسأله بسیار شریف و ذی قیمت و فوق‌العاده غامض است، و از مهمترین مقاصد و سزاوارترین آنهاست که بذل مساعی در تحصیل آن بشود.

لئن كان هذا الدمع يجري صبابة
على غير ليلي فهو دمع مضيع» [۱۱]

لذا «مطمئن هستیم در مورد این مسأله هر اندازه کوشش بخرج دهیم، زیاد نخواهد بود [۱۲]». اما علی‌رغم اهمیت فراوان این مسأله آنچنان که شایسته آن است منقح نشده و در محل نزاع آن حق مطلب ادا نشده است چه بسا اهل فلسفه را می‌بینی که مسأله را از کتب متعدد تدریس می‌کند و در سالیان طولانی از آن بحث می‌کند، اما هنوز غرض از انعقاد آن و نتایجی که بر دو طرف مسأله مترتب است در نیافته است» [۱۹]. بنابراین مسأله اصالت وجود هنوز از جوانب مختلف نیازمند مطالعه، بحث و تعمیق است.

عظمت صدرالمآلهین و عمق مباحث مطرح توسط وی به حدی است که چهار قرن پس از وی، حوزه‌های حکمت متعالیه به تحلیل، فهم و بحث از آرای وی مشغولند و در غالب مسائل علاوه بر آنچه ملاصدرا گفته حرف تازه‌ای ارائه نشده است. اصولاً سخن تازه، رأی ابتکاری، برهان جدید و تقریر نو

در حکیمان پس از صدرالمتألهین فراوان نیست، و بیشتر حکیمان متعالیه شارحان صدرالمتألهین و ناقلان زبردست حکمت متعالیه به شمار می‌روند نه بیشتر. در میان فلاسفه پس از ملاصدرا، آقاعلی مدرس تهرانی فرزند ملاعبدالله مدرس زنوزی (۱۳۰۷-۱۳۳۴ هـ.ق) علاوه بر شرح و تبیین آرای صدرالمتألهین، اهل تصرف در مبانی بوده و در مسائل متعدد فلسفی تقریرهای تازه و براهین جدید ارائه کرده است، تا آنجا که به واسطه ابتکارات فلسفی‌اش در عصر خود به عنوان برانزنده حکیم مؤسس ملقب شده بود. علی‌رغم اهمیت فراوان نوآوری‌های حکمی این حکیم متأله به واسطه عدم انتشار اکثر آثار او و نایاب شدن و در دسترس نبودن بخش منتشر شده آثارش، آرای ابتکاری حکیم مؤسس کمتر شناخته شده، و به ندرت مورد تجزیه و تحلیل واقع شده است.

تکیه این مقاله بر نوآوری‌های آقاعلی در مسأله اصالت وجود و ارزیابی قدر و قیمت این نوآوریهاست. کوششهای تحسین برانگیز آقاعلی در مسأله اصالت وجود ارائه منطقی اندیشه ملاصدرا است و ابتکارات حکیم مؤسس جز بر بنیادهای متین صدرايي قابليت ارائه ندارد. با توجه به شرایط ویژه‌ای که این مقاله در آن نگارش یافته، امیدوارم ارباب فضل و حکمت با تذکر کاستیها بر نگارنده منت نهند. ضمناً عدم انتشار اکثر آثار فلاسفه بین ملاصدرا و آقاعلی از دیگر محدودیت‌های این بحث و بحثهای مشابه است.

این مقاله از دو بخش تشکیل شده است. در بخش اول به مباحث کلی و مقدماتی اصالت وجود از دیدگاه آقاعلی می‌پردازیم. بخش دوم به ارائه براهین تازه حکیم مؤسس در مسأله اصالت وجود اختصاص دارد.

۲. مباحث مقدماتی و کلی

در این بخش سه مطلب مورد بحث قرار می‌گیرد. در مطلب اول تحریر محل نزاع در مسأله اصالت وجود مورد بحث است. در مطلب دوم به این سؤال پاسخ داده می‌شود که آیا نزاع قائلین به اصالت وجود و اصالت ماهیت نزاعی لفظی نیست؟ و در مطلب سوم به اختصار درباره نظری بودن یا بدهت مسأله اصالت وجود از دیدگاه حکیم مؤسس بحث خواهیم کرد.

۳. تحریر محل نزاع در مسأله اصالت وجود

آقاعلی مدرس تهرانی در اوایل پاسخ به دومین پرسش بدایع الحکم نوشته است:

«مشاجرة و محاكمة. خلافی که در اصالت وجود و اصالت ماهیت کرده‌اند در دو موضوع بود: اول آنکه آیا مفهوم وجود را در واقع بدون تعمل عقل و اضافه آن مفهوم را به ماهیتی از ماهیات، فردی متحقق باشد که از سنخ مفاهیم و ماهیات خارج باشد. یا آنکه فرد او منحصر بود به حصه‌ای که از اضافه عقل، آن مفهوم را به ماهیتی از ماهیات حاصل شود.

محققین متکلمین و مشائین و متألهین حکماء بر آنند که او را فردی واقعی بود و منحصر نباشد فرد او به حصه‌ای که از اضافه مفهوم وجود به ماهیتی از ماهیات حاصل شود.



«و جمهور متکلمین، در هر موجود و شیخ اشراقیین و تابعین او و بعضی دیگر از اعاظم در هر چه ذوالماهیه بود، برآندند که وجود را فردی نباشد، مگر حصّه مذکوره.»

«دوم پس از آنکه ثابت شد که وجود را فردی واقعی بود، اصل در تقرر و موجودیت فرد واقعی وجود باشد، و ماهیت در تقرر و موجودیت تابع او بود، یا آنکه ماهیت در تقرر اصل بود، و فرد وجود تابع او باشد.»

«مشائین و متألهین حکماء برآندند که وجود اصل بود و محققین متکلمین بر آنند که ماهیت اصیل باشد. پس معنای اصالت وجود در خلاف اول چنین باشد که مفهوم وجود را اصلی و حقیقتی بود و فردی واقعی که از سنخ مفهوم نباشد و منحصر نباشد فرد او به حصّه حاصله از اضافه مفهوم وجود به ماهیتی از ماهیات و آن حصه نیز از سنخ مفهوم بود.»

«و معنی اصالت در خلاف دوم چنین باشد که فرد واقعی وجود با لذات بدون انضمام حیثیتی از حیثیات تقییدیه مصداق و محکی عنه مفهوم موجود بود و اگر آن فرد متعلق به ماهیتی بود، آن ماهیت به عرض و تبع او، مصداق مفهوم موجود باشد» [۱۴].

آقاعلی در عبارات فوق‌الذکر خلاف را در بحث اصالت وجود در دو موضوع ترسیم کرده است. در موضوع اول وی بحث را از مفهوم وجود آغاز کرده نه از موجود خارجی. سؤال اصلی در خلاف اول این است که آیا مفهوم وجود، بدون اعتبار عقل و بدون اضافه به ماهیات مختلف، دارای افراد واقعی است یا اینکه دارای افراد واقعی نیست، بلکه با اعتبار عقل و اضافه مفهوم وجود مطلق به ماهیات مختلف حصص اعتباری عقلی به نام افراد وجود حاصل می‌شود؟ در پاسخ به این سؤال سه قول فلسفی به دست می‌آید: قول اول: قول به اصالت وجود به این معنا که مفهوم وجود دارای افراد واقعی و حقیقی است و این قول حکمای متأله، مشاء و محققین از متکلمین است. قول دوم: مفهوم وجود فاقد افراد حقیقی است، مطلقاً چه در واجب و چه در ممکنات. مفهوم وجود در اضافه به ماهیات دارای حصص مفهومی عقلی می‌شود که البته بدون اعتبار عقل فاقد هرگونه واقعیت است، و این قول جمهور متکلمین است. قول سوم: مفهوم وجود در آنچه دارای ماهیت است - یعنی ممکنات غیر مجرد - فاقد افراد حقیقی است و فقط با اعتبار عقل و اضافه به ماهیات حصص اعتباری عقلی دارد از سنخ مفاهیم، اما در نفس و واجب الوجود مفهوم وجود دارای افراد حقیقی و واقعی است و این قول شیخ اشراق، حکمای اشراقی و بعضی دیگر از اعاظم است.

موضع دوم فقط در جایی مطرح می‌شود که قبلاً اثبات شده باشد وجود دارای افراد واقعی است و به عبارت دیگر در موضع اول اصالت وجود اختیار شده باشد. سؤال اصلی در خلاف دوم این است: آیا فرد واقعی وجود بدون انضمام حیثیت تقییدیه یعنی اولاً و با لذات مصداق و محکی عنه مفهوم وجود است یا اینکه آن فرد واقعی، مصداق ماهیت است، و با وساطت او در عروض و به تبع ماهیت، مصداق وجود خواهد بود. در پاسخ به این سؤال، قول اول نظر حکمای متأله و مشاء است که قائل به اصالت وجود هستند؛ به این معنا که فرد واقعی وجود، اولاً و بالذات و بدون حیثیت تقییدیه مصداق و محکی عنه

وجود است. قول دوم رأی محققین متکلمین است که قائل به اصالت ماهیت هستند، یعنی فرد واقعی با حیثیت تقییدیه مصداق مفهوم وجود است و بدون انضمام این حیثیت و اولاً و بالذات مصداق و محکی عنه ماهیت است. در خلاف دوم بحث از فرد واقعی وجود یعنی موجود آغاز می‌شود و صورت ساده سؤال این است که آیا این موجود اولاً و بالذات مصداق مفهوم وجود است یا ماهیت؟ در خلاف اخیر حکمای اشراقی دخیل نیستند.

آنچه در کتب صدرالمأهلین و دیگر حکیمان متعالیه از قبیل حکیم سبزواری [۵ و ۶] مطرح شده ناظر به خلاف دوم است، به این معنا که بحث از واقعیت خارجی یعنی موجود آغاز شده سؤال می‌شود: این واقعیت خارجی محکی عنه و مصداق کدامیک از دو مفهوم وجود و ماهیت است؟ آیا اولاً و بالذات یعنی بدون واسطه در عروض و بدون حیثیت تقییدیه مصداق مفهوم وجود است و ثانیاً و بالعرض مصداق ماهیت یا برعکس؟ به هر حال در کتب حکمت متعالیه هرگز فارغ از تصویر فوق، تصویر دیگری از خلاف و نزاع بین اصالت وجودی و اصالت ماهوی ارائه نشده است و هیچگاه به صورتی که آقا علی ترسیم کرده نزاع ثنوی ترسیم نشده است.

خلاف اول ناظر به نزاع بین حکما و متکلمین قبل از حکمت متعالیه است، یعنی پس از پذیرش دوگانگی ذهنی وجود و ماهیت، و پذیرش موجود خارجی. آیا در خارج وجود زائد بر ماهیت است یا نه؟ به عبارت دیگر مفهوم وجود فرد واقعی دارد یا اینکه مفهوم وجود فاقد فرد حقیقی است و فقط با اعتبار عقل و اضافه به ماهیت دارای حصه اعتباری مفهومی می‌شود؟ اگر چه در خلاف اول در صورت پذیرش شق اول یعنی پذیرش فرد واقعی وجود، در اینکه ماهیت واقعی دارد یا ندارد سکوت شده، اما این نزاع به نزاع مطرح شده در کتب شیخ اشراق [۷] و نیز آثار متکلمین از جمله میرسید شریف جرجانی در شرح المواقف در بحث نفی زیادت عینی وجود بر ماهیت بسیار نزدیک است.

اگر دو خلاف فوق‌الذکر را به لحاظ تاریخی در طول هم فرض کنیم، به این معنا که تا قرن دهم فقط خلاف اول در حوزه‌های عقلی مطرح است [۲۰] (و نام آن نیز اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت یا برعکس نیست) و از قرن یازدهم یعنی دوران میرداماد و ملاصدرا خلاف دوم مطرح می‌شود (و نام آن دقیقاً اصالت وجود و اعتباری ماهیت یا برعکس است) تحریری بسیار وجیه از محل نزاع و منطبق بر مدارک علمی است؛ زیرا در کتب حکمای اشراقی هرگز بحث از اعتباری بودن وجود و اصالت ماهیت به معنایی که در حکمت متعالیه نقد شده مطرح نیست. بحث سهروردی درباره نفی زیادت وجود بر ماهیت در خارج است، نه بیشتر. سازگاری مبذای سهروردی با اصالت ماهیت و اعتباری بودن وجود غیر از قائل شدن وی به این قول است. از این زاویه، تفکیک دو خلاف از یکدیگر را می‌توان از نکته سنجیها و دقتهای فلسفی آقا علی مدرس دانست.

حکیم مؤسس در «رسالة فی مباحث الحمل» نیز به نحوی دیگر به این تفکیک علمی اشاره کرده است: «... این بر مذهب حق منصور در باب وجود مبتنی است، یعنی اینکه وجود دارای افراد واقعی باشد، که مراد از اصالت وجود در باب تصور همین است، اما بنا بر مذهب باطل سخیفی که طائفة جمهوریة



متکلمین و اقوامی معروف به اشراقیین به آن سو رفته‌اند، وجود دارای افراد اعتباریه‌ای است که به مجرد اعتبار عقل و اضافه کردن مفهوم وجود مطلق به ماهیات مختلفه حصص اعتباریه عقلیه مسمی به افراد وجود حاصل می‌شود... از اینجا عاقل خردمند می‌تواند به اصالت وجود در تقرر و جعل التفاوت و تظن پیدا کند... در این صورت می‌باید در وراء سنخ ماهیات که من حیث هی لیست الاهی، نه موجود نه معدوم، نه مجعولند و نه لامجعول، نه عامند نه خاص، نه متباینند لا متباین سنخ دیگری باشد...» [۱۷].

در عبارت فوق‌الذکر نیز از دو گونه اصالت وجود بحث شده است یکی اصالت وجود در تصور و دیگری اصالت وجود در تقرر و جعل. خلاف اول، همان خلاف اول منقول در عبارت پیش گفته بدایع است و خلاف دوم نیز بر خلاف دوم پیشین قابل تطبیق است.

حکیم مؤسس در «رسالة وجود رابط» نیز به نحو دیگری به همین دو نزاع اشاره کرده است: «فارغ از حصص اعتباری وجود در خارج تحقق دارد، و این همان قول به اصالت وجود به معنای اول است؛ یعنی اینکه وجود به حسب واقع دارای فرد بوده به تكثر موضوعات متكثر است، در قبال آنان که می‌پندارند افراد وجود منحصر در حصص اعتباری است... بنابراین وجود در تقرر بر ماهیت مقدم است و بالذات مقرر است... و این همان قول به اصالت وجود به معنای دوم است در قبال آنان که معتقدند وجود دارای فرد بوده و به تكثر موضوعات متكثر است اما در تقرر تابع ماهیت است» [۱۸].

با این همه در تحریر ابتکاری آقاعلی از محل نزاع بحث اصالت وجود و تفکیک دو خلاف متفاوت توسط او، نقاط ابهامی به چشم می‌خورد که در ادامه به آنها اشاره می‌کنیم:

- اولاً تفکیک این دو خلاف از یکدیگر قابل تأمل است. اگر خلاف دوم را مبتنی بر پذیرش فرد واقعی وجود بکنیم، دیگر جایی برای امکان طرح شق دوم آن نخواهد بود. به عبارت دیگر، دو شق خلاف دوم وقتی قابلیت طرح دارند که ما موجود واقعی را به رسمیت بشناسیم، نه فرد واقعی وجود را. و بین پذیرش فرد واقعی وجود و موجود واقعی تفاوت فراوان است. و اگر خلاف دوم مبتنی بر پذیرش موجود - نه فرد واقعی وجود - باشد، تفاوتی فنی بین خلاف اول و دوم نخواهد بود. فقط یک تفاوت صوری بجا می‌ماند: در خلاف اول از مفهوم وجود آغاز کرده‌ایم و در خلاف دوم از حقیقت موجود و این فرق فارق بین دو خلاف خواهد بود. ضمناً خود آقاعلی از تفاوت این دو خلاف هیچ استفاده‌ای نکرده است. به عبارت دیگر، ثمره‌ای علمی بر این دو خلاف بار نکرده تا بتوان آن را مفید دانست.

- ثانیاً اگر توجیه تاریخی در طول هم بودن دو خلاف را بپذیریم، از یک سو نمی‌توان برخلاف اول، اطلاق اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت کرد، بلکه عنوان نفی زیادت وجود بر ماهیت و مانند آن براننده چنین بحثی است. از سوی دیگر در خلاف دوم به لحاظ مدارک تاریخی مشائیین و متکلمین به عنوان قائلان به اصالت وجود یا اصالت ماهیت پذیرفتنی نیستند، بلکه دو گروه از حکمای متأله یعنی میرداماد به عنوان اصالت الماهوی و صدرالمتهلین به عنوان اصالت الوجودی قابل ذکر خواهند بود. اصولاً در فلسفه مشاء خلاف دوم مطرح نشده است، هم‌اکنون در آثار متکلمین.

- ثالثاً اطلاق اصالت وجود در تصور بر خلاف اول - آنچنان که در «رسالة فی مباحث الحمل» آمده

بود - قابل تأمل است.

بحث اصالت وجود به هر معنایی بحثی تصدیقی و در مقام تحقق است. دقت در بحث اصالت وجود اثبات می‌کند که این مسأله یک محل نزاع بیشتر ندارد و آن اصالت وجود در مقام تقرر است؛ و نزاع اول به ویژه براساس تقریر «رساله وجود رابط» در مقایسه با قول به حصص اعتباری (قول مقابل اصالت وجود در آن) فاقد ارزش علمی است و فقط از زاویه تاریخ فلسفه قابل مطالعه است نه بیشتر. البته اینکه آقاعلی جعل را در ردیف تقرر آورده، قابل دفاع است؛ زیرا اینکه مجعول وجود است یا ماهیت یا اتصاف ماهیت به وجود، قسم جدیدی از اصالت وجود نیست، علی‌رغم اینکه اصالت وجود در مقام تحقق را با اصالت وجود در مقام جعل از هم تفکیک کرده‌اند با اینکه مشهور بر آن تأکید دارد. قابل مناقشه است. بحث جعل بحثی مستقل از علیت نیست، بلکه از فروع مسأله علیت است و قائل بسیاری از اقوال بحث جعل نامشخص و فرضی است. قائل به اصالت وجود در بحث جعل و علیت چاره‌ای جز قائل شدن به مجعولیت وجود ندارد و قائل به مجعولیت ماهیت در بحث علیت چاره‌ای جز قائل شدن به اصالت ماهیت ندارد. اشکال تفکیک بین اصالت وجود در مقام تحقق و اصالت وجود در مقام جعل به آقاعلی وارد نیست، اگر چه این اشکال در آثار صدرالمتألهین به چشم می‌خورد.

ضمناً در بعضی کتب اساتید معاصر فلسفه تفکیک دو خلاف پیش گفته بدایع ذکر شده، بی‌آنکه به منبع آن اشاره شود، و از تشریح و دفاع مبرهن از آن یا از ورود اشکالاتی که شمه‌ای از آن گذشت، غفلت شده است [۱].

۴. نزاع قائلین به اصالت وجود و اصالت ماهیت لفظی نیست

ملا احمد اردکانی شیرازی در حاشیه رساله المشاعر گمان کرده که نزاع بین قائلین به اصالت وجود و اصالت ماهیت لفظی است. به نظر وی: «چون قول به اعتباری بودن وجود و اصالت و مجعول بودن ماهیت، قولی سخیف و رأیی باطل است بجاست بین این دو قول جمع کنیم و بگوییم: مراد کسانی که گفته‌اند وجود مجعول نیست و امری اعتباری است همان نفس مفهوم انتزاعی وجود را قصد کرده‌اند که از معقولات ثانیه است. از کلمات قائلین به اصالت وجود این معنا را استفاده کرده‌اند، کما اینکه امام فخر رازی هم همین معنا را فهمیده و گفته است چطور می‌شود یک امر انتزاعی اضافی در حق واجب تعالی امری مستقل بذاته و منشأ استقلال و موجودیت جمیع موجودات و غنی از سبب و علت و متشخص بذاته باشد؟ و مراد کسانی که قائل به اصالت وجود و اعتباریت ماهیت هستند امری وراء ماهیت کلیه طبیعی من حیث هی هی است، چون ماهیت به این اعتبار نمی‌تواند مجعول باشد. پس مراد اعظام از ماهیت امری دیگر وراء وجود عام بدیهی است که عبارت باشد از ذات شیء که در خارج متحصّل و موجود است و مراد قائلین به مجعول بودن وجود قطعاً یک امر اعتباری انتزاعی نیست و آنچه را قائلین به اصالت وجود مجعول می‌دانند نزد محققان اصالت ماهیتی همان مجعول است، پس نزاع آنها لفظی است. به گمانم این توجیه نزد کسانی که فطرتشان از امراض سالم است غیر قابل انکار باشد» [۲].

آقاعلی مدرس در تعلیقات الشواهد الربوبیه ظاهراً در اشاره به رأی ملا احمد اردکانی شیرازی



احتمال نزاع لفظی بین قائلین به اصالت وجود و اصالت ماهیت را نقل و سپس نقد و رد کرده است: «... از اینجا نزدیک است که نزاع بین قائلین به اصالت وجود و بین قائلین به اصالت ماهیت لفظی باشد، گروه اول معتقدند که وجود غیر از این مفهوم عام و غیر از اضافه آن به ماهیات، افراد حقیقی دارد، و این افراد حقیقی نزد طایفه دوم ماهیات نام گرفته‌اند، همانها که انکار می‌کنند که برای وجود افرادی غیر از این مفهوم عام انتزاعی و حصصش یافت شود.

اما این تقریب پذیرفته نیست؛ زیرا بین آنچه گروه اول واقعی می‌دانند و وجود می‌خوانند و آنچه طایفه دوم واقعی می‌دانند و ماهیت می‌خوانند فرق است. مصادیق ماهیت از قبیل انسان و اسب ذاتاً متباین و از یکدیگر معزولند؛ حمل و ربطی بین آنها نیست، و نسبت علیت یا تقدم یا شدت به بعضی دون بعضی دیگر ترجیح بلا مرجح است. بر خلاف حقائق مفهوم وجود، که کمال ارتباط را با هم دارند و بینونتشان را بینونت عزلت است، نه بینونت صفت. پس مفری از اصالت وجود نیست» [۱۶].

اگر چه در بدو امر نزاع دو گروه در مسأله اصالت وجود لفظی به نظر می‌رسد - با اینکه اختلاف در این است که واقعیت واحد خارجی اولاً و بالذات مصداق مفهوم وجود است یا ماهیت - اما این باعث نمی‌شود که نزاع را لفظی بدانیم، چرا که بحث عمیقتر از تسمیه و واقعیت خارجی به وجود یا ماهیت است. بحث در این است که این موجود خارجی محکی عنه و مصداق وجود است یا ماهیت. اینگونه نیست که اگر آنچه را طایفه اول حقیقت وجود می‌نامند، ماهیت بنامیم، یا آنچه طایفه دوم ماهیت محققه می‌نامند، وجود بنامیم مسأله حل شود و نزاع پایان یابد. نزاع نزاعی علمی و ریشه‌دار است و قبول هر یک از دو رأی انصافاً سیمای فلسفه را دگرگون می‌کند. لذا حق با حکیم مؤسس است که نزاع را معنوی و ریشه‌دار می‌داند. به هر حال علی‌رغم وضوح این بحث، پرداختن به آن در کتب فلسفی لازم است. این نکته در کتب فلسفی کمتر دیده شده است.

۵. مسأله اصالت وجود ضروری یا قریب به ضرورت است

به نظر حکیم مؤسس اگر محل نزاع صحیح تحریر شود، مسأله اصالت وجود به حد ضرورت یا قریب به ضرورت خواهد رسید. وی در دنبال عبارت پیش گفته در بدایع الحکم تصریح می‌کند:

«و از آنجا که موضوع در هر مسأله اگر مقصور شود به وجهی که مستحق باشد که موضوع بود در آن مسأله، و هم هر موصوف اگر معقول شود به حیثیتی که موصوف بود به صفتی که از برای او ثابت باشد، و همچنین در جانب محمول و صفت، حمل عنوان محمول در آن مسأله بر موضوع و ثبوت آن صفت از برای آن موصوف در مقام ضرورت و در جهه بدهاقت آید؛ زیرا که در نظریات احتیاج به برهان نباشد مگر به جهت اثبات آن جهت و آن حیثیت که موضوع به اعتبار او موضوع بود محمول را، بهتر آن باشد که صورت نزاع را چنان تصویر کنیم که از تحریر صورت نزاع، حق بودن آنچه حق بود، در دو طرف نزاع - در هر دو نزاع - به حد ضرورت یا قریب به حد ضرورت رسد. پس گوییم به وجهی عام که شامل هر دو نزاع باشد...» [۱۴].

این قاعده‌ای عمومی است که اگر مبادی تصویری و تصدیقی مسائل فلسفی درست تحریر شوند،

اکثر مسائل یا بدیهی یا قریب به بداهت خواهند بود. لذا مشکل بیشتر مباحث فلسفی را باید در مقام تصور جستجو کرد. دربارهٔ مسأله اصالت وجود نیز این قاعده جاری است؛ به این معنا که اگر محل نزاع درست تحریر شود، مسأله ضروری یا قریب به ضروری خواهد بود، نه نظری. در این صورت براهین اقامه شده در حد تنبیه و شاهد خواهد بود، نه برهان تمام عیار فلسفی. در مراجعه به اکثر براهین اقامه شده در این مسأله تصدیق می‌کنیم که تنبیهاتی بیشتر نیستند و تحلیل همان مبادی تصویری و تصدیقی مسأله هستند. براهین ابتکاری خود آقاعلی نیز مشمول همین قاعده هستند. ضمناً باید توجه داشت درک مسائلی که از دو سوی مخالف در آنها ادعای بداهت می‌شود، محتاج دقت است و اینگونه مسائل غالباً از مسائل نظری پیچیده‌ترند و غالباً اصول موضوعه‌اند که براساس آنها دو دستگاه مختلف فلسفی بنیاد گذاشته می‌شود. مهم این است که در هر نظام فلسفی مبتنی بر چنین اصول موضوعه‌ای شاهد هماهنگی و سازگاری اجزای دستگاه فلسفی باشیم، و الا ادعای بداهت در مسائل فلسفی بی‌سابقه نیست.

۶. براهین اصالت وجود

مبتکر اصالت وجود در کتاب اسفار دو دلیل بر اصالت وجود اقامه کرده، اما در رسالهٔ مشاعر که گسترده‌تر از دیگر آثارش به استدلال در این مهم پرداخته، هشت برهان بر مسأله اصالت وجود تدارک دیده است. حکیم سبزواری که در تقریر و تحریر حکمت صدرایی چیره دست است براهین اقامه شده توسط صدرالمآلهین را در آثار مختلفش بر اصالت وجود به ویژه رسالهٔ مشاعر، در قالب شش دلیل به نظم کشیده است. این ادله از سطح علمی واحد برخوردار نیستند. آنچه پس از ملاصدرا در مسأله اصالت وجود اقامه شده همان براهین وی است بی‌کم و کاست. آقاعلی مدرس تهرانی در آثار متعدد خود همواره، گوشهٔ چشمی به مسأله اصالت وجود داشته و براهین متعددی برای مسأله اقامه کرده است. قسم اول این براهین تقریر دوبارهٔ براهین صدرایی است و قسم دوم براهینی است که در آثار صدرالمآلهین و دیگران حکیمان متعالیه مشاهده نمی‌شود. برخی از براهین قسم اخیر را آقاعلی به نحوی ابتکار خود معرفی کرده است. در این مجال به چهار برهان از مهمترین براهین ابتکاری حکیم مؤسس بر اصالت وجود اشاره می‌کنیم.

الف) برهان اول

آقاعلی در بدایع‌الحکم بعد از دو عبارت پیش گفته برهان ذیل را به عنوان «بیان محکم البنیان» اقامه کرده است. این برهان با تفکیک مقدمات به قرار زیر است:

«[مقدمه ۱] آنچه بالذات طرد عدم کند، و منافی باشد بالذات و در مرتبهٔ ذات نیستی و بطلان را، و مصداق بود، بحسب حقیقت عقلیه حکمیه بدون شوب مجاز عقلی حکمی، یعنی بالذات نه بالعرض، و بدون واسطه در عروض، و بی‌انضمام حیثیتی از حیثیات تقییدیه، آیا از سنخ مفاهیم و جنس شیئیت مفهومیه بود، یا امری باشد که خارج بود از سنخ مفاهیم و شیئیت او غیر شیئیت مفهومیه بود؟»



«مقدمه ۲» از آنجا که به ضرورت و وجدان هر شیء که از سنخ مفهوم باشد بنفسه طرد عدم نکند و بذاته نقیض عدم نباشد و مقابل بطلان نبود، چنانکه بنفسه مقابل وجود و هستی نیز نباشد، لهذا از مسلمات طرفین خلاف بکله از بدیهیات عقل سلیم و سلیقه مستقیم بود که الماهیه لیست من حیث هی الا هی، یعنی سنخ ماهیت و مفهوم را در مرتبه ذات جز وجدان ذات و ذاتیات که از سنخ مفهومند به وجدانی ماهوی مفهومی، امری حاصل نباشد. پس هر ماهیت و مفهوم از هستی و هم از نیستی در مرتبه ذات خالی بود. عقل به ضرورت حکم کند که هیچ ماهیتی از ماهیات به ذات و در مرتبه ذات مناقض عدم و مقابل و طارد بطلان و نیستی نباشد.

«مقدمه ۳» پس اگر ماهیتی از ماهیت در خارج یا ذهن طرد عدم کند و مقابل و مناقض نیستی و بطلان باشد، این طاردیت و مقابلهت و مناقضت در او بالذات نباشد و چون بالذات نباشد پس بالعرض و بالتبع بود.

«مقدمه ۴» و چون بضرورت عقل هر ما بالعرض را ما بالذاتی بود، و الا لازم آید که ما بالعرض نیز نباشد، پس وراء سنخ ماهیت و مفهوم، سنخی بود که با لذات به این مناقضت و مقابلهت و طاردیت متصف باشد.

«مقدمه ۵» و آن سنخ به حکم ضرورت، عدم و نیستی نباشد، زیرا که هیچ چیز بالذات مناقض و مقابل و طارد ذات خود نبود.

«مقدمه ۶» پس آن سنخ، سنخ وجود بود، و منحصر در سنخ وجود بود، زیرا که عقل به ضرورت و وجدان، بدون تجشم برهان، بلکه به استقراء تام در معقولات و مقصورات خود حکم کند که معقولات او منحصر بود در هستی و نیستی، که اول بالذات طارد نیستی بود، و دوم بالذات مناقض هستی. و چیزی که در مرتبه ذات خود از هر یک از این دو خالی بود، اگر چه در واقع به واسطه تحقق علت تامه یا عدم تحقق او به طور لزوم به یکی از این دو متصف باشد.

«نتیجه» پس منکشف گردید که عقل به اندک تأملی تصدیق کند به اینکه وجود موجود بالذات بود، و عدم مطلق بما هو عدم مطلق قابل وجود نباشد، و ماهیت از آنجا که در مرتبه ذات از عدم و وجود خالی بود، آبی نباشد که به وجود متصف شود، در واقع، یا به عدم، و صدق موجود بر او و هم صدق معدوم، بالعرض بود. پس بعد از تصور موضوع خلاف، کما ینبغی و علی ما ینبغی، عقل به حکمی قریب به ضرورت یا به ضرورت حکم کند که وجود اصل بود در موجودیت، و هر چه غیر وجود، از عدم و ماهیت، اگر موجود باشد فرع او بود در موجودیت» [۱۴].

به طور خلاصه این برهان اینگونه تقریر می شود: مفهوم و ماهیت در مرتبه ذات، طارد عدم نیست. اگر ماهیتی در خارج یا در ذهن طرد عدم کرد، این طارد بودن او با لذات نیست، بلکه بالعرض و بالتبع است. عقلاً هر ما بالعرض به ما بالذات منتهی می شود. این امر ما بالذات عدم نیست، زیرا عدم بالذات طارد عدم نیست. آنچه با لذات طارد عدم است جز وجود چیزی نیست.

برخی مقدمات این برهان با دلیل اول اسفار و دلیل اول مشاعر و دلیل پنجم منظومه (کیف و بالکون عن

استواء - قد خرجت قاطبة الاشياء) مشترک است. چه بسا بواسطه اشتراک در این مقدمات آن را تقریری تازه از این ادله بشمارند. اما تأمل در مفاد این ادله نشان می‌دهد که علی‌رغم قرابت این چهار دلیل با هم، دلیل مورد بحث مستقل است و باید آن را برهانی مجزا در نظر گرفت. حتی اگر آن را تقریر تازه ادله یاد شده به حساب آوریم، باز ارزش این تقریر به جای خود محفوظ است؛ تا آنجا که می‌توان آن را قویترین برهان اقامه شده بر اصالت وجود دانست.

هفتاد سال پس از اقامه این برهان، صاحب کتاب حکمت بوعلی سینا که از قائلین به اصالت ماهیت است در رد این برهان رساله‌ای تألیف کرد به نام «ودایع الحکم فی کشف خدایع بدایع الحکم» [۲]. مطالعه این رساله نشان می‌دهد که علی‌رغم کوشش فراوان مؤلف محترم، معظم له در دفاع از اصالت ماهیت و اعتباریت وجود، نه در اقامه برهان بر مدعای خود موفق بوده است، نه در رد ادله رقیب و نه در تفسیر آرای اعظام فلسفه به ویژه شیخ‌الرئیس. در این رساله اشتباهات فاحش فلسفی به چشم می‌خورد که نقد و بررسی آن به رساله مستقلی نیازمند است. برای پرهیز از اطائه کلام از نقل و نقد مورد به مورد آن می‌پرهیزم و فقط به دور مورد به عنوان مشت نمونه خروار اشاره می‌کنم: معترض محترم مرقوم داشته: «وجود حقیقی قابل جعل نیست، و اگر او را مصداقی در اعیان باشد، لازم آید واجب بالذات باشد نه بالغیر [۲]» واضح است که ایشان بین حیثیت تقییدیه و حیثیت تعلیلیه خلط کرده است. در جای دیگر نوشته است: «مفهوم وجود یا حیثیت اباء از عدم، مفهومی است اعتباری و مستند به جعل است و جعل چون به ماهیت تعلق گیرد، آن ماهیت را که اباء از عدم و وجود نداشت آبی و ممتنع از عدم می‌نماید» [۲]. راستی چگونه اباء از عدم، هم مفهومی اعتباری است و هم مستند به جعل. اگر اباء از عدم اعتباری باشد، پس چه امری حقیقی خواهد بود؟ ثانیاً جاعل به ماهیت که فی حد ذاته اباء از عدم و وجود نداشت، جز وجود چه داده که ممتنع از عدم شد؟ اگر همه قائلین به اصالت ماهیت ادله‌ای همسان آنچه در رساله ودایع الحکم فی کشف خدایع بدایع الحکم، اقامه شده اقامه کنند، باید گفت اصالت ماهیت، قولی ضعیف و بی‌دلیل و ناشی از عدم دقت در مبانی فلسفی است.

با عنایت به اینکه رساله فوق‌الذکر پیشتر مورد نقد برخی از اساتید معاصر فلسفه واقع شده [۱] و لغزشهای متعدد آن نمایان گردیده، از اشاره بیشتر به این موارد درمی‌گذرم.

ب) برهان دوم

حکیم مؤسس در ادامه مطالب پیش گفته بدایع الحکم تحت عنوان "تحصیل تقریعی و تقریب تحصیلی" مجموعه‌ای از براهین اصالت وجود را اقامه می‌کند که از دو نظر حائز اهمیت است، اول اینکه براهین تازه‌ای بر اصالت وجود هستند و دوم اینکه فارغ از ارزش استدلالی، حاوی مسائل تازه‌ای در مباحث وجودشناسی‌اند؛ به نحوی که در شناخت احکام ماهیت از اهمیت درجه اول برخوردار هستند. با توجه به طولانی بودن این بخش از سخنان آقاعلی، آن را با کمی تلخیص و اصلاح برخی عبارات به شکل زیر گزارش می‌کنیم:

[۱] هر مفهوم ثبوتی بما هو ثبوتی که از مرتبه ذات ماهیت خارج باشد، و در واقع از برای او ثبات



باشد، یعنی بر او به حمل ثانوی عرضی صادق باشد، و صدق و عروض او به واسطه در عروض محتاج باشد؛ برهانی است بر اینکه مفهوم وجود در واقع فردی دارد که آن فرد بدون اعتبار و تعمل عقلی بلکه بالذات و در مرتبه ذات و تمام ذات مصداق آن مفهوم ثبوتی باشد، و آن ماهیت بالعرض مصداق آن مفهوم باشد؛ زیرا از آنجا که هر مابالعرض بالضرورة به ما بالذات منتهی می‌شود، آن واسطه یا بالذات مصداق آن مفهوم ثبوتی است یا به امری منتهی می‌شود که بالذات مصداق او باشد. و از آنجا که سنخ عدم بما هو عدم را صلاحیت مصداقیت بالذات از برای مفاهیم ثبوتیه نیست و الا یا حیثیت عدم بما هو عدم به حیثیت ثبوت منقلب شود یا آن مفهوم ثبوتی بما هو ثبوتی به مفهومی عدمی منقلب گردد و این دو انقلاب محال است، و ضمناً هیچ ماهیت نیز صالح نیست که بالذات و به تمام ذات مصداق ماهیتی دیگر باشد و به ناچار آن واسطه از سنخ وجود خواهد بود.

[۲] صدق مفهوم موجود به صدق عرضی بالعرض بر ماهیات مأخذ برهانی بود بر اصالت وجود؛ به این معنا که مفهوم وجود را مصداقی باشد که بالذات موجود باشد و ماهیت بالعرض موجود باشد. به عبارت دیگر؛ این مفهوم وجود فردی در واقع باشد بدون اعتبار عقل، که آن فرد مصداق و محکی عنه آن مفهوم ثبوتی باشد به نفس ذات بدون اعتبار حیثیتی از حیثیات تقییده و بدون واسطه در عروض. از جمله این مفاهیم ثبوتی مفهوم موجود است که صدق او بر هر چه از سنخ مفهوم و ماهیت است بالعرض است پس در واقع امری است که ضرورتاً و بحکم عقل بالذات و در مرتبه ذات و تمام ذات مصداق مفهوم موجود است، زیرا اگر به جزئی از ذات، بالذات مصداق موجود باشد و به جزئی نباشد، آن جزء که مصداق بالذات موجود نباشد از سنخ ماهیت یا عدم باشد. این بالعرض نیز باید به ما بالذات منتهی شود.

[۳] صدق مفهوم جاعل بر برخی ماهیات، برهان است بر اینکه وجود در جاعلیت اصیل بود. هکذا صدق مجعول بر ماهیات، برهانی است بر اینکه وجود در مجعولیت اصیل است. پس صدق مفهوم جاعل بر ماهیت، بالعرض است و بر وجود بالذات.

[۴] هکذا عوارضی که به عوارض حقائق وجودیه موسومند همچون علم و قدرت و حیات که در جمیع موجودات ساری هستند و با وجود وجود منافی نیستند (عوارضی که با وجود وجود منافی هستند مأخذ حدوث به معنای مسبوقیت به غیر، امکان وجودی، معلولیت، علیت صوریه، وحدت اتصالیه)، صدق عوارض حقایق وجودیه بر ماهیات برهانی است بر اینکه وجود را فردی بود در واقع که بالذات مصداق آن عوارض باشد و ماهیت بالتبع.

[۵] و آنچه بالذات مصداق عنوانی بود، مبدأ آن عنوان به حسب حقیقت، عین ذات او و در مرتبه ذات او باشد؛ همچنان که مفهوم اسود به معنای دارای سواد و ذاتی که او را سواد بود، بالعرض بر جسم صادق باشد و به اعتبار قیام سواد به او، مصداق آن مفهوم بود، و در مرتبه اخیر از مرتبه وجود جسم بما هو وجود الجسم، سواد بالذات و در مرتبه ذات دارای سواد بود و او را به حسب آن مرتبه سواد ثابت باشد. و همچنین جزئیت به معنای منع و طرد صدق بر کثیرین، از آنجا که از ذات ماهیت خارج بود بر او

بالعرض صادق باشد، این امور مأخذ برهانی باشند بر اصالت وجود، زیرا به عنوان مثال مفهوم وجود مثل سایر مفاهیم از صدق بر کثیرین ابا نکند.

[۶] نتیجه: در صدق مفاهیم ثبوتیه بر ماهیات به صدق عرضی بالعرض و در مرتبه خارج از مرتبه ذات آن ماهیات، منشأ انتزاع آن مفهوم امری خارج از ذوات آن ماهیات است، پس منشأ انتزاع او از سنخ ماهیت نیست، چرا که هیچ ماهیتی بالذات منشأ انتزاع مفهومی نیست که بر او به صدق عرضی بالعرض صادق است، هکذا از سنخ عدم هم نیست، زیرا که سنخ عدم جز بطلان محض حقیقتی ندارد.

[۷] فرع: از اینجاست که حکمای الهی فرموده‌اند که مفاهیم ثبوتیه بما هی مفاهیم ثبوتیه از حیثیات عدمیه منتزعه نشوند، و مفاهیم عدمیه و سلبیه بما هی مفاهیم عدمیه از جهات وجودیه مأخوذ نباشند، و الا یا حیثیات عدمیه به حیثیات وجودیه منقلب شوند، و یا مفاهیم ثبوتیه به مفاهیم سلبیه راجع شوند و یا جهات وجودیه به جهات عدمیه برگردند و یا مفاهیم سلبیه و عدمیه به مفاهیم ثبوتیه برگشت کنند و تمامی این شقوق خلاف فرض است.

[۸] بلکه هر مفهوم ثبوتی، که از برای ماهیتی ثابت شود و بر او به حمل عرضی بالعرض حمل شود، و ثبوت و حمل او به واسطه در ثبوت محتاج باشد، و ثبوت و حمل او بر آن ماهیت، برهانی است بر اینکه وجود در واقع بدون اعتبار معتبر و بدون اضافه به ماهیت دارای فرد است؛ زیرا معلوم شد که سنخ عدم بما هو عدم و سنخ ماهیت به وساطت در ثبوت (که از اقتضاء یا استتباع اعدام خالی نیست) نمی‌تواند متصف شود. پس آن واسطه از سنخ وجود است، یعنی امری است که بالذات نقیض عدم و طارد او باشد.

[۹] لوازم ماهیات نیز که در مرتبه متأخره از مرتبه ماهوی ماهیات برای ماهیات ملزومه ثابتند، جمهور می‌پندارند که آن ماهیات بالذات مستتبع آن لوازم هستند، حال آنکه چنین نیست؛ زیرا ماهیت در مرتبه ذات جز ذاتیات را واجد نیست و مفهوم استتباع لازم، از حاق ذات ماهیت منتزعه نمی‌شود و الا لازم می‌آید که مفهوم استتباع آن لازم در مرتبه ذات آن ماهیت باشد، و حقیقت آن ماهیت که به عنوان مثال مفهوم اربعه باشد، بعینها مفهوم استتباع زوجیت باشد و این معنا، خلاف فرض و انقلاب مستحیل باشد. بنابراین ماهیت در ترتب لازم ماهیت بر خودش محتاج به واسطه در ثبوت است. و آن واسطه به ضرورت از سنخ عدم و ماهیت نیست، زیرا سنخ عدم بما هو عدم باطل محض است و حال ماهیات در این معنا که مذکور شد یکسان است، پس آن واسطه از سنخ وجود است. و چون وساطت وجود را در استتباع لازم ماهیت جاری کنیم، وجود واسطه در عروض و مستتبع بالذات باشد و ماهیت بالعرض مستتبع باشد.

[۱۰] بلکه در وجدان ماهیت ذاتیات خود را به تقرر ماهوی، وجود واسطه در ثبوت است، زیرا تقرر ماهیت به تقرر ماهوی نیز به تقرر وجود باشد، اگر چه عقل در ظرف اعتبار و تحلیل و تفکیک و تعریه، ماهیت را از وجود جدا کند و عاری از وجود ملاحظه کند؛ زیرا تعریه از وجود در ظرف اعتبار بعینه تخلیط به وجود باشد؛ چه اعتبار عقل نوعی از ادراک بود و ادراک از عوارض وجود است و عوارض وجود به حسب حقیقت عینی وجود باشند.



[۱۱] همچنین در ماهیات مرکبه صورت اجمالیه محدود در عقل، و صورت وحدانیه اجزا در خارج، مأخذ برهانی بود بر اصالت وجود، به این معنا که دارای فردی واقعی است، زیرا سنخ ماهیات و مفاهیم به حسب ذات به عزلت متباین و متشکلت و متفرق باشند، پس هیچ مفهومی جهت جمع مفاهیم دیگر نمی‌تواند بشود. پس اگر مفهومی در عقل به نحو اجمال ملحوظ شود و عقل با قوه تحلیل خود می‌تواند آن را به مفاهیمی که در او منظوی باشد منحل کند، همچون محدود که عقل پس از ملاحظه تفصیلیه اجزاء حدیه به آن منتقل می‌شود و او را به نحو اجمال ملاحظه می‌کند و می‌تواند آن را به اجزاء حدیه منحل کند، و یا در خارج به صورت وحدانیه موجود باشد همچون بسائط خارجیه از قبیل سواد، بلکه مرکبات خارجیه از قبیل یاقوت که مشتملند بر ما به الاشتراک جنسی و ما به الامتیاز فصلی. این امور برهانی هستند بر اینکه وجود فردی به حسب واقع داشته باشد؛ زیرا در غیر این صورت یعنی اگر دارای فرد واقعی جامع اجزاء حد به صورت مجمل در ذهن، و حاوی اجزاء ماهویه به صورت وحدانیه در خارج نباشد، نه محدود دارای صورت مجمله در ذهن خواهد بود، نه مرکبات در خارج دارای صورت وحدانیه خواهند بود، بلکه انکسار صورت صدر عناصر و امتزاج آنها و اینکه آنها صورت وحدانیه ترکیبیه را قبول می‌کنند تا مرکبی حقیقی حاصل گردد و استحاله کیفیات متعدده عناصر به کیفیت واحده مزاجیه بدون فرد واقعی وجود متصور نشود، زیرا نفس ماهیت را جهت وحدت و جهت جمع نباشد.

[۱۲] نتیجه: و بالجمله چون به نظر تحقیق حکمی و تدقیق فلسفی در اشیاء نظر کنی، موجودیت ذوات ماهویه اشیاء، ثبوت ذاتیات و عرضیات آنها برای خودشان حتی حدوث متجددات و قدم ثابتات هریک فرداً فرداً برهانی بود بر اصالت وجود» [۱۳].

در واقع به نظر آقاعلی حمل عرضی بالعرض مفاهیم ثبوتی پما هو ثبوتی بر ماهیت در دو حالت زیر دلیل بر اصالت وجود است:

اول) مفاهیم خارج از ذات ماهیت که صدق آنها بر ماهیت محتاج واسطه در عروض باشد؛ مانند مفاهیم وجود، جاعل و مجعول، عوارض حقائق وجودیه که در جمیع موجودات ساری‌اند و با وجود وجود منافی نیستند، و مفاهیمی از قبیل اسودیت و جزئیت.

دوم) مفاهیمی که صدق آنها محتاج واسطه در ثبوت باشد؛ مانند لوازم ماهیت، ذاتیات ماهیت، صورت اجمالیه محدود در ماهیات مرکبه، صورت وحدانیه اجزاء ماهیات مرکبه در خارج، حدوث متجددات و قدم ثابتات.

این دلیل از ابتکارات حکیم مؤسس است و در آثار فلسفی قبل از وی سابقه ندارد. علامه سیدمحمدحسین طباطبایی که با دو واسطه از شاگردان آقاعلی مدرس محسوب می‌شود، برای نخستین بار رأی استاد خود را در قالب نخستین فرع اصالت وجود و اعتباریت ماهیت در نه‌ایه الحکمة متذکر شده، هر چند به مأخذ این بحث در نه‌ایه الحکمة اشاره‌ای نشده است. به نظر علامه طباطبایی: «هرآنچه بر حیثیت ماهیت حمل می‌شود، فقط و فقط بالوجود است، و وجود در همه حملهای ماهوی،

حیثیت تقییدیه است، چرا که ماهیت در ذات خود باطل و هالک است و هالک چیزی نیست. بنابراین ثبوت ذات و ذاتیات ماهیت برای ماهیت به واسطه وجود است. اگر چه آنگاه که عقل ماهیت را من حیث هی اعتبار می‌کند، جز خودش نیست، نه موجود است نه معدوم، اما ارتفاع وجود از ماهیت به حسب این اعتبار (که معنای آن این است که وجود در حد ماهیت اخذ نشده است) منافاتی با حمل وجود بر ماهیت ندارد، در حالی که خارج از حد ماهیت و عارض بر آن است، بنابراین ماهیت هرگونه فرض شود از نحوه‌ای ثبوت خالی نیست.

«همین گونه لوازم ذات ماهیت که لوازم ماهیت است مانند مفهوم "ماهیه" که عارض بر ماهیتی است و زوجیت که عارض بر ماهیت اربعه است، به واسطه وجود برای ماهیت ثابت می‌شود نه لذاتها. بنابراین لازم ماهیت حقیقتاً لازم وجود خارجی و ذهنی است، آنچنانکه محقق دوانی قائل شده است. بر همین سیاق لوازم وجود ذهنی، مانند نوعیت برای انسان، لوازم وجود خارجی مانند بروود برای برف، محمولات غیر لازم مانند کتابت برای انسان، همگی با وساطت وجود بر ماهیت حمل می‌شوند. با توجه به نکات فوق بدست می‌آید که وجود از لوازم ماهیت و خارج از ذات آن است» [۱۳].

به نظر علامه حمل شش محمول ذات، ذاتیات، لوازم ذات، لوازم وجود ذهنی، لوازم وجود خارجی و محمولات غیر لازم بر ماهیت با وساطت وجود میسر است. تمامی این شش مورد در ضمن بیانات مفصل و مستدل آقاعلی مورد اشاره قرار گرفته بود.

برخی اساتید معاصر فلسفه رأی فوق را در کلیت آن نپذیرفته در تعلیقه خود بر این موضع نهاییه نوشته‌اند: «حاصل کلام مصنف این است که ماهیت بنابر اعتباریتش به ذات خود در هیچ ظرفی از ظروف واقع تحقق ندارد، چه در ذهن چه در خارج، و وقتی لذاتها ثبوتی ندارد جز به عرض وجود، بنابراین چیزی برای ماهیت ثابت نمی‌شود جز به عرض وجود. این رأی در همه آنچه به حمل شایع بر ماهیت حمل می‌شود وجیه است؛ چرا که ملاک این حمل اتحاد در وجود است. اما آنچه بر ماهیت به حمل اولی حمل می‌شود مانند حدتام، حمل جنس و فصل بر ماهیت - بنابراینکه حمل اولی باشد - در چنین مواردی وجود موضوع لازم نیست. ماهیت اگر چه هرگز از وجود خالی نیست چه در ذهن و چه در خارج، اما این امر با عدم لحاظ وجود و اکتفا کردن التفات به نفس مفهوم از آن حیث که مفهوم است منافاتی ندارد، پس ذاتیات ماهیت بر آن به حمل اولی حمل می‌شوند. اینکه گفته شده "ان الماهیه من حیث هی لیست الاهی" اقتضای وقوع ذات و ذاتی در مستثنی را دارد، پس حمل آنها بر ذات بدون لحاظ وجود ماهیت صحیح است» [۱۹].

با توجه به بیانات مفصل و مشروح و در عین حال عمیق و متین حکیم مؤسس ناتمام بودن رأی فوق آشکار می‌شود، زیرا آنچنانکه گذشت تقرر ماهیت به تقرر ماهوی نیز به تقرر وجود است، اگر چه عقل در ظرف اعتبار و تحلیل و تعریه ماهیت را از وجود جدا می‌سازد و آن را عاری از وجود ملاحظه می‌کند؛ اما تعریه از وجود در ظرف اعتبار بعینه تخلیط به وجود باشد، چه اعتبار عقل نوعی از ادراک است و ادراک از عوارض وجود است و عوارض وجود حقیقتاً وجود هستند.



«ثانیاً ملاک حمل اعم از حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی، وحدتی است که به کثرتی نسبت داده می‌شود، و وحدت مساوی وجود است. پس در هر حمل، حتی در محور مفهوم، وجود سهیم است. وحدت دو مفهوم به معنای پیوند آن دو است و پیوند نحوه‌ای وجود است» [۴].

ج) برهان سوم

در تعلیقات اسفار در ضمن بحث از مقدمات معاد جسمانی نوشته است: «در سالف زمان پروردگار حکیم منان برهانی که جامع کثیری از براهینی است که صدرالمتهلین در آثارش در این زمینه [اصالت وجود در تحقق] اقامه کرده است، افاضه کرد، اگر نگوییم که این برهان جامع همه آن براهین است. ما این برهان را در موضعی دیگر با مقدماتی روشن تحریر کرده‌ایم، اما در اینجا آنرا به بیانی مجمل برای تیزبینان تقریر می‌کنیم» [۱۵].

متأسفانه حکیم مؤسس موضع اصلی که این برهان را تفصیلاً تحریر کرده مشخص نفرموده است. این برهان اگر چه با برهان اول بدایع الحکم مشترکاتی دارد، اما نمی‌تواند خلاصه آن محسوب شود. هر چند عادت حکما غالباً چنین است که در هر نگارش تازه حتی اگر قصد تلخیص داشته باشند نکات تازه‌ای بیفزایند، آنچنانکه مقایسه الشواهد الربوبیه با اسفار ملاصدرا یا منتخب الخاقانی با لمعات الهیه پدر آقاعلی، ملاعبدالله مدرس زنوزی چنین نتیجه‌ای را به دست می‌دهد.

احتمال دوم آن است که مراد از این «موضع آخر» کتاب اصول الحکم فی شرح اتولوجیا اثر آقاعلی باشد، آنچنان که از رساله فی مباحث الحمل برمی‌آید که در اصول الحکم برهان تازه‌ای بر اصالت وجود اقامه کرده است [۱۷]. با عنایت به اینکه متأسفانه اصول الحکم به زمان نرسیده است، قضاوت قطعی در این باره نمی‌توان کرد. به هر حال همین برهان مجمل را با تفکیک مقدمات می‌توان چنین گزارش کرد:

«[مقدمه اول]: هر آنچه از مرتبه مأخوذه من حیث هی خارج باشد و در واقع بر آن صادق باشد، صدقش بر چنین ماهیتی و ثبوتش بر آن تنها در مرتبه خارج از ذات ماهیت خواهد بود. بنابراین صدق آن بر ماهیت به حیثیتی زائد بر ذات ماهیت خواهد بود. چه این حیثیت تعلیلیه باشد چه تقییدیه. این حیث از چهار حال خارج نیست، یا عدم است، یا ماهیت است، یا مفهوم وجود است، یا حقیقت وجود.»

«[مقدمه دوم]: این حیثیت نمی‌تواند عدم باشد، زیرا عدم از آن حیث که عدم است، در آن علیت، اقتضاء و استتباع نیست.»

«[مقدمه سوم]: این حیثیت نمی‌تواند از ماهیتی از ماهیات باشد، زیرا در جای خود ثابت شده که الماهیه لیست من حیث هی الاهی. اگر به ذات خود مقتضی صدق محمول خارج از ذات خود بر خود باشد، در این صورت از دو حال خارج نیست، یا به ذات خود اقتضاء است یا اقتضاء خارج از آن است. اگر به ذات خود چنین باشد، آنچه به ذات خود مقتضی است جهت ذات آن عیناً جهت اقتضاء خواهد بود وگرنه بذاته مقتضی نخواهد بود، زیرا حقیقتی جزء مفاهیم در میان نیست.»

«ثانیاً لازم می‌آید که مفهوم اقتضاء عیناً مفهوم مقتضی باشد که در نتیجه مفهوم مبدأ عیناً مفهوم

مشتق خواهد بود، بدون تغایری هر چند اعتباری که واضح البطلان است. اما اگر فرض کنیم که اقتضاء امری خارج از ماهیت و قائم به آن است، کلام به مقتضی آن و آنچه ماهیت بر آن مترتب است و به آن قائم است باز می‌گردد، یعنی بار دیگر به اقتضاء در مرتبه ماهیت منتهی می‌شود و همان دو محذور قبلی پیش می‌آید. [انقلاب مفهوم ماهیت به مفهوم اقتضاء، یکی شدن مفهوم مبدأ و مفهوم مشتق] و اما اگر اقتضاء امری خارج از ماهیت ولی غیر قائم به آن باشد، فقط محذور اخیر لازم می‌آید [یعنی اینکه مفهوم اقتضاء عیناً مفهوم مقتضی بوده و در نتیجه مفهوم مبدأ عیناً همان مفهوم مشتق خواهد بود، بدون تعبیری هر چند اعتباری].

«مقدمه چهارم»: این حیثیت اعم از اینکه تعلیلیه یا تقییدیه باشد، امری مغایر سنخ عدم و ماهیت است. حیثیت مورد نظر مفهوم وجود نیز نمی‌تواند باشد، زیرا بیان قبلی [در مقدمه سوم] در هر آنچه از سنخ مفهوم باشد جاری است. پس این حیثیت کلاً با سنخ مفاهیم مغایرت دارد.

«نتیجه»: حیثیت یاد شده تنها حقیقت وجود است، یعنی به ذات خود موجود است و به نفس خود مصداق حمل موجود بر آن است» [۱۵].

در مورد این برهان تأملات ذیل رواست:

۱. برهان با فرض ماهیت مأخوذه من حیث هی آغاز می‌شود، هر آنچه از این مرتبه ماهیت خارج بوده، بر آن صادق باشد، این صدق و ثبوت خارج از ذات ماهیت خواهد بود و با حیثیتی زائد بر ذات آن. عدم، ماهیت و مفهوم وجود نمی‌توانند نقش این حیثیت را ایفا کنند و به ناچار فقط حقیقت وجود عامل این صدق و ثبوت خواهد بود. این شکل ساده شده برهان است. متکای این برهان ماهیت من حیث هی است؛ یعنی پذیرش تقرر ماهوی، و سپس پذیرش اینکه خارج از این مرتبه ماهوی ظرفی و وعایی هست و در این ظرف امور هستند که بر ماهیت نیز صادقند، از پیش فرضهای برهان یاد شده است. تعدد پیش فرضها از قدر و ارزش برهان بر مسأله اصلی فلسفه می‌کاهد، به ویژه اینکه محور اصلی برهان اصالت وجود، ماهیت باشد.

۲. مدار این برهان بر حمل و صدق است. بدون حقیقت وجود امور خارجی بر ماهیت حمل نمی‌شوند. عدم، ماهیت و مفهوم وجود، در صدق امور خارج از ماهیت بر ماهیت کارساز نیستند. اما این برهان با برهان سوم مشاعر [۹] که آن نیز مبتنی بر حمل است متفاوت است و نمی‌توان آنها را دو تقریر از یک برهان واحد فرض کرد؛ زیرا برهان مشاعر مبتنی بر این است که بدون وجود اتحاد که لازمه حمل است محقق نمی‌شود، حال آنکه در این برهان اصولاً از طریق اتحاد و تغایر سلوک نمی‌شود.

۳. این برهان مانند اکثر براهین اصالت وجود مبتنی بر مفهوم ماهیت من حیث هی است. قائلین به اصالت ماهیت در اینکه این مرتبه از ماهیت منشأ اثر نیست، با قائلین به اصالت وجود اتفاق نظر دارند. قائل به اصالت ماهیت از امری به نام ماهیت محققه سخن می‌گوید و آن را اصیل و منشأ اثر می‌داند. از اینکه اثبات کنیم ماهیت من حیث هی اعتباری است، نتیجه گرفته نمی‌شود که ماهیت محققه اصیل نیست. درست است که با تحلیل ماهیت محققه به ماهیت و وجود به سادگی می‌توان نتیجه گرفت



که تحقق همین ماهیت محققه نیز از برکت وجود است، اما بدون همین اشاره ساده براهین فاقد آن ناقص خواهند بود.

۴. در برهان اگر چه پای حیثیت تقییدیه نیز به بیان کشیده شده، اما شاکله استدلال همواره بر حیثیت تعلیلیه استوار است. این غفلت از تشریح حیثیت تقییدیه در استدلال را این گونه می توان توجیه کرد که آقاعلی به کزّات در آثار خود بر رجوع حیثیت تقییدیه بوجهی از وجوه به حیثیت تعلیلیه تأکید کرده است [۱۴ و ۱۵] لذا استدلال براساس حیثیت تعلیلیه به وجهی کفایت می کند.

۵. این برهان با مجموعه براهین اقامه شده از سوی صدرالمتألهین و تقریرهای حکیم سبزواری متفاوت است. لذا می توان آن را برهان تازه بر اصالت وجود دانست؛ اما:

اولاً اینکه حکیم مؤسس آن را جامع اکثر اگر نگوییم جمیع براهین صدرایی اصالت وجود دانسته، پذیرفتنی نیست؛ زیرا حد وسط این برهان با دیگر براهین باب جداً متفاوت است. بسیار مستبعد است که در تلخیص برهان مفصل به این برهان مجمل از سوی خود حکیم جامعیت آن مغفول مانده باشد.

ثانیاً این برهان با توجه به اشکالی که در تأمل اول گذشت، نسبت به برخی براهین اقامه شده قبل از آن مرجوح است، به ویژه نسبت به برهان «کیف و بالکون عن استواء/ قدخرجت قاطبة الاشياء [۶]» که به نظر نگارنده قویترین براهین صدرایی باب اصالت وجود قبل از آقاعلی است.

د) برهان چهارم

حکیم مؤسس در رساله فی الوجود الرابط و رساله فی مباحث الحمل برهان مفصلی بر اصالت وجود اقامه کرده که اولاً با براهین گذشته خود وی متفاوت است، ثانیاً نسبت به دیگر براهین اقامه شده از سوی ملاصدرا و سبزواری نیز تازگی دارد. مختصر این برهان به شرح ذیل است:

وجود در خارج بالذات موجود است و ماهیت بالعرض. این حکم بعد از ملاحظه مراد از ماهیت و مقصود از وجود از واضحتترین اولیات است، اما برای تمام بودن بیان می گوئیم: این وجود که در خارج موجود است طارد عدم است و عین ماهیت در خارج است. مراد از خارج، خارج از ظرف اعتبار و تحلیل است. چگونه ممکن است که وجود از موجودیت جدا شود؟ بر فرض انفکاک، حال وجود از صورتهای آتی بیرون نیست: اول، وجود جزء ماهیت باشد، دوم، ماهیت جزء آن باشد. سوم، وجود عارض بر ماهیت و قائم به آن باشد، قیام صفات انضمامیه به موصوفاتشان. چهارم، ماهیت همین گونه عارض بر وجود باشد. پنجم، وجود و ماهیت دو صفت موصوف واحد باشند. ششم، وجود و ماهیت موصوف واحدی باشند. هفتم، وجود عارض بر ماهیت و متحد با آن و تابع آن در تقرر باشد. هشتم، ماهیت عارض بر وجود، متحد با وجود و تابع وجود در تقرر باشد. حالات هفتگانه اول باطل و فقط حالت اخیر صحیح و مطلوب است» [۱۷ و ۱۸].

از میان براهین صدرایی، آقاعلی چندین نوبت از برهان حمل برای اثبات اصالت وجود استفاده کرده است [۱۷ و ۱۸]. به هر حال، در میان چهار برهان ابتکاری حکیم مؤسس، برهان اول از ارزش والایی برخوردار است، بعد از آن برهان دوم حاوی نکات قابل توجهی است.

۷. نتیجه‌گیری

۱. آقاعلی مدرس تهرانی از محل نزاع در مسأله اصالت وجود تحریری تازه ارائه کرده است، اما این تحریر پذیرفتنی نیست.
۲. نزاع قائلان به اصالت وجود و قائلان به اصالت ماهیت را نمی‌توان به نزاع لفظی تعبیر کرد.
۳. به نظر آقاعلی اگر در بحث اصالت وجود محل نزاع درست تحریر شود مسأله به حد ضرورت یا قریب به ضروری خواهد رسید؛ اما ادعای بدهات در مسائل مبنایی اختلافی حلال مشکل نیست.
۴. حکیم مؤسس بر رساله اصالت وجود چهار برهان تازه اقامه کرده است. دو برهان بدایع الحکم از اعتبار و قوت بیشتری برخوردار است. برهان اول وی در زمره قویترین براهین اصالت وجود محسوب می‌شود.
۵. اگر چه در بین حکیمان متعالیه - پس از صدر المتألهین - در مسأله اصالت وجود، مدرس تهرانی بیشترین سخن تازه را مطرح کرده است، اما وی از چهارچوب و ضوابط صدرايي عدول نکرده، و چیزی بر آن مبنایی نیفزوده است. تأملات فلسفی وی به ابداع براهین تازه بر اصالت وجود و نتایج جدیدی در بحث ماهیت منجر شده است.

۸. منابع

- [۱] آشتیانی، جلال، هستی از نظر فلسفه و عرفان، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۰، ص ۵۷-۵۶، ۱۲۹-۱۰۸.
- [۲] اردکانی شیرازی، ملاحمد، حاشیه‌المشاعر، تهران، چاپ سنگی، بی‌تا.
- [۳] حائری مازندرانی سمنانی، ودایع الحکم فی کشف خدایع بدایع الحکم، حکمت بوعلی سینا، ج ۳.
- [۴] جوادی آملی، عبدالله، ریحیق محتوم، نشر اسراء، قم، جلد اول، بخش اول، ۱۳۷۶، ص ۳۳۲.
- [۵] سبزواری، ملاحادی، حواشی الاسفار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، (۱۹۸۱)، ج ۱، ص ۲۹-۳۸.
- [۶] ———، شرح المنظومه، به تحقیق مسعود طالبی، تهران، نشر ناب، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۶۶، ۱۲.
- [۷] سهروردی، شهاب‌الدین، حکمة الاشراق، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، به تصحیح هانری کوربن، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۷۳-۶۵.
- [۸] صدر المتألهین، محمدبن ابراهیم، الاسفار الاربعه، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ج ۱، ص ۳۹-۳۸، ۶۳-۵۴.
- [۹] ———، المسائل القدسیه، رسائل فلسفی، به تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۱۷-۱۰.
- [۱۰] ———، المشاعر، به تصحیح هانری کوربن، تهران، طهوری، ۱۳۶۱، ص ۲۷-۹، ۱۲-۱۱.
- [۱۱] ———، تعلیقات شرح حکمة الاشراق، تهران، چاپ سنگی، بی‌تا.
- [۱۲] طباطبایی، سیدمحمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، با پاورقی مرتضی مطهری، تهران، صدرا، بی‌تا، ج ۳، ص ۵۶.



- [۱۳] —، نه‌ایة الحکمة، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۶، ص ۱۲.
- [۱۴] مدرس زنوزی، آقاعلی، بدایع الحکم، تنظیم احمد واعظی، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۶، ص ۲۱۱-۲۱۰، ۲۱۵-۲۱۴، ۲۲۰-۲۱۵.
- [۱۵] مدرس طهرانی، آقاعلی، مجموعه مصنفات حکیم مؤسس، ج ۱، «تعلیقات الاسفار»، ص ۶۷۳، (تعلیقه ۱۶۳۴)، ۶۷۴-۶۷۳.
- [۱۶] —، همان، ج ۲، «تعلیقات الشواهد الربوبیه»، ص ۲۷۸، ۲۸۵.
- [۱۷] —، همان، ج ۲، «رسالة فی مباحث الحمل»، ۲۲۴، ۲۳۹، ۲۳۲-۲۳۱، ۲۲۲-۲۲۱.
- [۱۸] —، همان، ج ۲، «رسالة فی الوجود الرباط»، ص ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴-۱۸۱.
- [۱۹] مصباح یزدی، محمدتقی، تعلیقة علی نه‌ایة الحکمة، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۴۰۵، ص ۲۰، ۳۰.
- [۲۰] مطهری، مرتضی، مقالات فلسفی، انتشارات صدرا، تهران، بی تا، ج ۳، ص ۲۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی